

## جغرافیای تکرار تاریخ و عناصر وجود آورنده ژئوپولیتیک محوری ستیزه جویی با حوزه های تمدنی و توجیه نمودن شرایط برای فرصت طلبان سده های ژئواستراتژیک ناکارآمد و ژئوپولیتیک شکننده

چگونگی برداشت ذهنی از محیط نا کارآمد بمثابة اغواگری  
مشخصه ظهور و تداوم تاریخی تمدن های بشری  
شگوفایی پایه های تمدنی و مکارم اخلاقی  
نقاط کور و مبهم تاریخ

مفهوم "جغرافیای تکرار تاریخ" باین حقیقت اشاره دارد که ویژگیهای محیطی و ژئوپولیتیکی (مکان، منابع و موانع طبیعی) در امتداد زمانی، ثابت مانده اند و سبب میشوند تا تمدن ها، حکومتها و انسان ها در بسترهای مکانی مشابه، معضلات، پیشآمدها، جنگ ها یا توسعه های یکسانی را تکرار نمایند. عوامل کلیدی این تکرار الگوها عبارتند از: جبر جغرافیایی یا مکان های استراتژیک مانند گذرگاههای آبی، کوهستانها و دشتهای حاصلخیز که همواره مسیر حرکت لشکرکشی ها بوده اند. نظریه هارتلند (قلب زمین) برین بنیاد قرار داشت که نظارت مناطق خاصی از جهان (مانند اوراسیا) همیشه کلید تسلط بر تاریخ می باشد. مسیرهای تاریخی ثابت، چه، کشورها اغلب بدلیل دغدغه های امنیتی یا مرزهای مشترک طبیعی، در امتداد سده ها، دچار درگیریهای تکرار شونده می گردند. باید گفته شود که چگونه جغرافیای استراتژیک منطقه خاص سبب تکرار جنگها یا اتحادها در طول تاریخ شده است. عده ای هم چنین می پندارند که مفهوم "جغرافیای تکرار تاریخ" باین معناست که چگونه ویژه گیهای ثابت محیطی، مسیر رویدادها و الگوهای تاریخی را در امتداد زمانی بازآفرینی می کنند. این ایده نشان میدهد که مکانها سرنوشت سازند و تمدنها بدلیل الزامات مکانی، چرخه های مشابهی را تجربه مینمایند. اصول و ابعاد کلیدی این مفهوم شامل موارد زیر می باشد: جبر جغرافیایی، ژئوپولیتیک و محورهای تاریخی، تغییرات مرزی و مسیر قدرت. اما جغرافیای تاریخی عبارت از علمی است که تأثیر محیط جغرافیایی بر وقایع تاریخی و اکتشافات جغرافیایی را بیان می کند.

"جغرافیای تکرار تاریخ"، بویژه در مورد کشور عزیز ما افغانستان، باین مفهوم اشاره می نماید که چگونگی موقعیت استراتژیک و توپوگرافی کوهستانی افغانستان، در امتداد سده ها الگوی مشابهی از رقابت های ژئوپولیتیک، مقاومت در برابر امپراتوری ها و بی ثباتی های سیاسی را باز تولید کرده است. در مورد عناصر کلیدی جغرافیای تاریخ بایست گفته شود که موقعیت کشور عزیز ما در چهارراه امپراتوری ها و در تقاطع مسیرهای باستانی، چون "جاده ابریشم" قرار دارد. موقعیت ژئوپولیتیک اینچینی، افغانستان را بمیدان رقابت و نبرد قدرت های بزرگ، از رقابت بریتانیا و روسیه در بازی بزرگ تاکشمکش های جنگ سرد، تبدیل نمود. سلسله کوه های سربلک کشیده هندوکش و دره های صعب العبور و دشوار گذار کشور بمیدان جنگ قدرت های بزرگ مبدل شده و در نتیجه، وضعیت اینچینی، ارتباطات داخلی را با موانعی مواجه نموده و سبب ایجاد مشکلات و معضلاتی در قبال حاکمیت مرکزی در کشور گردید. اما وضعیت کوهستانی و دشت های جغرافیایی، اصل چگونگی نظارت و اداره کشور عزیز ما را برای بسیاری از دولت ها بمشکل مواجه نموده و در امتداد تاریخ، به پناهگاه امنی برای مخالفان، شورشیان و نیروهای مقاومت محلی (از مقاومت در برابر

براستعمار تا جنگ های داخلی) مبدل نموده است. تنوع قومی - زبانی، کانون های قدرت محلی و چرخه های مداخله خارجی از جمله مواردی اند که در مسیر انکشاف و تعالی میهن ما موانعی ایجاد نمودند.

با این واقعیت باید کنار آمد که میهن عزیز ما افغانستان، با تکرار تلخ تاریخ مؤاجه می باشد، چه، سرزمین و اراضی آن از مدت ها بدینسودر آستانه تبدیل شدن به میدان رقابت و ضد و نقیض گویی های قدرت های منطوقی و جهانی قرار گرفته است. این مسأله را نباید بهیچوجه فراموش نمود که افغانستان، بیش از سایر کشورهای دیگر، قربانی تاریخ و جغرافیای خود بوده است. در امتداد زمانی پنج دهه، پس از درگیری ها و خیزش های مسلحانه، میهن ما افغان ها، به مفهوم وسیع کلمه، دستخوش تحولات سیاسی و ایدئولوژیک بوده است. حوادث و وقایع تکوین پذیرفته، سبب گردید تا سرزمین میهن عزیز ما بمیدان جنگ سرد مبدل گردیده و پایان جنگ یادشده، بفرمایشی اتحاد شوروی و تلاش بازیگر آن منطوقی بمنظور دستیابی جای پا در کشور ما منجر گردید. در لابلای نبشته حاضر سعی بعمل آمده تا بفرآیندهای موجود و پیاآمدهای آنها برای چشم انداز و دورنمای چگونگی اوضاع بمفهوم وسیع کلمه، وضاحت داده شود. اینک هم شرح مسایل در مورد چگونگی توسعه دولت در کشور عزیز ما باید گفته شود کاصلن مطالعه و بررسی مسأله ای مانند "تشکیل دولت"، در نوع خود، کار ساده و آسانی نمی باشد. از یکجانب، به ساختاری با مرزهای سرزمینی اشاره دارد که معادل معنای کلمه کشور بوده و از جانب دیگر، به مجموعه ای از گل واحد های سیاسی و اداری اشاره می نماید که ساحة عمومی مورد نظر را در یک ساختار سرزمینی اداره نموده و یا بدنبال اداره و نظارت آن می باشد. این دومعنا را نمی توان از هم جدا نمود. با وجود اینهمه، بمنظور تجزیه و تحلیل موضوع، اصل قائل شدن تمایز بین دومعنا یادشده مفید بنظر می رسد، زیرا طی فرآیندهایی که حالت هایی از نظر ماهوی متفاوت شکل میگیرند، در نوع خود نیز بگونه قابل توجهی از هم متمایز می گردند. در مورد نظارت سیاسی و اداری، تذکر این مسأله حایز اهمیت پنداشته می شود که از نظر سیاسی و اداری، دولت افغانستان دارای چندین ویژگی متمایز بود. کشور عزیز ما قبل از سایر موارد، یک دولت دودمانی بود که در ابتدا بمثابه یک کنفدراسیون قبیله یی پا بعرضه وجود نهاده و در امتداد زمان موجودیت نظام سلطنتی در کشور، حاکمان کشور بحامیان خارجی وابسته بودند. اما در مورد وابستگی بدرآمد ناپایدار، باید متذکر گردید که دولت در افغانستان، با گذشت زمان، بحاکمیتی مبدل گردید که بودجه آن، کاملن به درآمد منابع ناپایدار مانند کمک های خارجی و درآمدهای حاصل از فروش منابع طبیعی محدودی وابسته بود. اما با آغاز باصطلاح "دموکراسی جدید" سال ۱۳۴۲ خورشیدی، ۴۹ درصد از هزینه های دولتی توسط کمک های خارجی تمویل می گردید. خطری که از وابستگی اینچنینی به درآمدها ناشی می گردد، نتیجه مستقیم بی ثباتی ها پنداشته میشود. اگر اولویت های اهدا کننده ها تغییر نماید، مکن درآمدهای دولت کاهش یابد، بهمین ترتیب، اگر در قیمت جهانی کالاهای کلیدی صادراتی کاهش بملاحظه رسد، درآمدهای حاصل از فروش آنها نیز مکن کاهش یابد. زمانی که اتفاقات اینچنینی از قوه بفعل مبدل گردند، در چنین وضعیتی، بعید بنظر میرسد که دولت قادر باشد انتظاراتی را که در دوران خوب در میان شهروندان ایجاد نموده بود، برآورده نماید. در نتیجه ممکنست که باعتبار آن آسیب وارد گردیده و با بحران تمام عیار مشروعیت مؤاجه گردد. اگر مورد دوم اتفاق بیافتد، ممکن حاکمیت سیاسی مجبور گردد بمنظور غلبه بر مشکلات، با توسل با اقدامات قهری و سایر روش های سرکوب تلاش نماید تا بتواند بحیثیتش ادامه دهد. درباره حضور ضعیف دولت در خارج از محدوده مرکز کشور، خاطر نشان باید نمود که دولت افغانستان، اساسن یک دولت ضعیف بود. هیچ زمانی و در هیچ برهه ای از تاریخ، در اراضی متعلق بکشور عزیز ما، حاکمیت مرکزی قدرتمند و متمرکزی اصلن شکل نگرفت. با وجود آنکه حضور آن در بسیاری از نقاط و اطراف و نواح کشور قابل لمس بود، اما در متن خود، حضوری بود منفعل و دور از دسترس. گاهی هم حاکمیت مرکزی می توانست در صورت لزوم، تلاش هایش را بمنظور دستیابی باهدفش متمرکز نماید، اما این بیشتر یک استثنا بود تا یک قاعده. اغلب مواقع بین حاکمیت مرکزی و شهروندان کشور فاصله قابل توجهی ایجاد می گردید.

کارمندان دولتی از اعزام آنها بمنظور اجرای وظایف و چگونگی کار در ولایت ها و مناطق و محلات دور افتاده روستایی کشور اباً ورزیده و در مقابل، اهالی محلات و روستاها چنین می اندیشیدند که بیروکرات های شهری با موارد شیوه زندگی آنها و چگونگی ساختارهای حاکم بر روابط اجتماعی شناسایی اندکی دارند. حاکمیت مرکزی بشکلی که وجود داشت، بمثابه ابزاری بمنظور نفوذ بر روابط پیچیده یادشده، بویره در مناطق و محلات روستایی کشور قادر باعمال نظارت بر آنها نبود که متأسفانه امر یادشده در امتداد سال های بعدی نیز بمشاهده رسید.

در مورد وضعیت پیچیده و دشوار ژئوپولیتیکی کشور، یاددهانی این مسأله در خور اهمیت پنداشته می شود که موقعیت دولت و قدرت سیاسی در کشور، تا حدودی توسط وضعیت مغلق، پیچیده و دشوار ژئوپولیتیکی کشور تعیین می گردد.

بارتباط موضوع فوق، باید متذکر گردید که خط دیورند، بمثابه حفاصل بین هند بریتانوی و کشور عزیزما در امتداد سال ۱۲۷۱ خورشیدی برابر با سال ۱۸۹۳ ترسای، ملیت پښتون های جنوب غربی آسیا را بین افغانستان و هند بریتا نوی تقسیم و از هم مجزا نمود. از هنگامی که در امتداد سال ۱۳۲۵ خورشیدی، برابر با سال ۱۹۴۷ ترسای، شبه قاره هند تجزیه گردید، هیچ کشوری بدرخواست افغانستان بمنظور برسمیت شناختن "حق تعیین سرنوشت" پښتون های دو طرف خط یادشده، اصلن توجهی ننمود. در نتیجه، افغانستان تنها کشوری بود که بعصویت پاکستان در سازمان ملل رأی منفی داد که موضعگیری اینچینی، سبب سازتنتش ضد و نقیض گویی هایی دوکشور شده و تاکنون نه تنها ادامه داشته، بلکه ابعاد گسترده تری نیز بخوداختیار نموده است.

برای نظامیان پاکستانی، گرفتار شدن کشورشان بین افغانستان متخاصم و هند بمثابه دشمن تاریخی، از وحشتناکترین کابوس ها بشمار می رفت. در وضعیت اینچینی، آنها آماده بودند تا با استفاده از فرصت و بکارگیری هرامکانی به منظور تغییر وضعیت، سودبرند. اما در کنار سایر مسایل موجود و قابل ذکر در تشکل اوضاع نابسامان کشور، این مساله شایان تذکر پنداشته می شود که در نتیجه خیزش مسلحانه ۷ ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی و اشتباهات و کجروی های عده ای از رهبران حزب در اوایل تحول یادشده و تلاش های تب آلود و خصمانه دشمنان ترقی و سعادت شهروندان میهن ما افغانستان، همه دست بدست هم داده و کشور عزیزما را بورطه سیاسی - اجتماعی فروربرد. دلایل و عوامل امریادشده، گونه گونه و متنوع بودند. اما از همان ابتدای امر، نمی توان وضعیت تکوین پذیرفته را بمثابه تقاضای شهروندان کشور بمنظور بکار بستن و اجرای تغییرات انقلابی در کشور بشمار آورد، بلکه در نوع خود، منعکس کننده اختلافات جدی و کشنده ای در درون نخبگان سیاسی کابل بود. اختلافات یادشده ناشی از موجودیت گروه های سیاسی رادیکال و بویژه از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۱ خورشیدی بین گروه ها و فرکسیون های موجود در ح. د. خ. ا. بود. گروه های یادشده، هر کدام از مدل شوروی الهام گرفته بودند. رژیم برهبری داؤد که امیدوارهایی در نتیجه سردادن شعارهایش در مورد "انقلاب" بوجود آورده و امیدها و آرزومندی های زیادی به شهروندان نوید می داد، در بر آورده نمودن آنها همه وعده ها کوتاه آمد. تنها یک جرعه کافی بود تا انفجاری رخ دهد.

در مورد چگونگی حوادث و وقایع ۷ ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی بایست یاددهانی بعمل آید که در امتداد نخستین روزهای سال ۱۳۵۷ خورشیدی، میر اکبر خیبر، یکی از چهره های برجسته حزب بگونه مرموزی ترور شد. پس از آن، در نتیجه قیام مسلحانه ۷ ثور سال یادشده، ح. د. خ. ا. بقدرت رسید. در نتیجه از یکسو، بکارگیری از اصطلاح "انقلاب" در مورد حوادث و اتفاقات تکوین پذیرفته در ماه ثور سال یادشده، نادرست بود. شهروندان کشور با بیدار شدن از خواب، از بقدرت رسیدن حزب مطلع گردیده و با تعجب شنیدند که اتفاقات اینچینی از قوه بفعل مبدل گردیده که در نوع خود، اصلن به مثابه نتیجه جنبش توده یی محسوب نمی گردید. از جانب دیگر، "انقلابی"، بمثابه نام شایسته ای برای عاملان قیام مسلحانه ۵۷ ثور برگزیده شد.

حاکمان مرحله نخست سعی بعمل آوردند تا انقلاب را از بالا انجام داده و تحولات انقلابی را بکرسی نشانند که بنحوی مبدل به درگیری بین دولت و شهروندان کشور گردید.

در امتداد زمانی ثور ۱۳۵۷ الی ماه حوت سال ۱۳۵۸ خورشیدی، کشور عزیزما بدلایل مختلفی با ناآرامی های مداومی مواجه گردید. وضعیت یادشده، در گام نخست، باین دلیل بوجود آمد که سیاست های حاکمان جدید بشدت در قبال باور ها و ارزش های تعداد بیشماری از شهروندان کشور توهین آمیز بود. الحاد آشکار حاکمان، آنها را از شهروندان کشور مجزا نموده و همچنان سیاست های آنها در زمینه اصلاحات ارضی و آب هم ناسنجیده و هم تحریک آمیز تلقی گردید. حا کمیت سیاسی در مواجهه و مقابله با مقاومت و بمنظور تقویت مواضعش با اقدامات قهری و خشنی متوسل گردید. در نها یت امر، بکارگیری روش های قهرآمیز توسط حاکمیت، نتیجه عکس آنچه را رژیم انتظار داشت، بیار آورده و در مقابل، تعداد بیشماری از شهروندان کشور که از دولت هیچگونه انتظاری نداشتند، بار دوگاه مخالفان مسلح پیوسته و در امرمبا رزه علیه رژیم اسلحه بدست گرفتند. هر ج و مرج سیاسی ناشی از اشتباهات سیاسی و عمدتن در نتیجه اختلافات شدید بین گروه های حزبی "پرچم" و "خلق"، بیش از پیش تشدید گردید.

در اینمورد قابل یاددهانی پنداشته می شود که همه باین امر متفق الرأی می باشند که رهبری سیاسی بوجود آمده پس از ثور ۵۷ قادر بر رهبری سیاسی افغانستان و نظارت سراسری کشور نبود.

اما بیانیید در مورد رهبری کشور عمدتن در دوره حاکمیت برهبری حامد کرزی نیز اشاراتی داشته باشیم. دیدگاه های نامبرده، بویژه در دهه ۱۳۶۹ خورشیدی، در پشاور، آنهم در غیاب اقتدار دولتی شکل گرفت. مفهوم نامبرده از سیاست، بر بنیاد اظهار نظر های دیپلومات های امریکایی در کابل، حامد کرزی یک شریک ستراتیژیک واقعی نمی باشد،

نامبرده از پذیرش مسئولیت اعمال قدرت مرتبط با اقتدار حاکمیتی، چه در حوزه دفاعی، چه در عرصه حکومتداری و توسعه طفره می رفت. مشکل دیگر یکی هم این بود که ایالات متحده با معطوف نمودن توجه خود بعراق، بویژه از اوایل ۱۳۸۱ خورشیدی، کشور عزیز ما را در یک لحظه حیاتی از اکسیجن محروم نمود که در نتیجه به از سرگیری حمایت فعال پاکستان از "طالب"ها کمک نمود. بوش، رئیس جمهور قبلی ایالات متحده، چینی معاون ریاست جمهوری و رامسفلد وزیر دفاع وقت ایالات متحده، مسئولیت امر یادشده را بدوش می کشند. زیرا آنها با بی پروایی چنین فرض نمودند که در کشوری مانند افغانستان که دهه ها در هرج و مرج عرق بود، در امتداد چند ماه ثبات برقرار گردد. در مورد عملکردها و اقدامات روز افزون شورشیان در کشور عزیز باید گفته شود که در نهایت امر، افغانستان با گسترش شورش "طالب"ها مواجه گردید. تعداد بیشماری از شهروندان کشور در هر اس حیات بسر برده و مورد غارت شورشیان قرار داشتند، اما سازمان ها و نهادهای دولتی بهیچوجه قادر و یا مایل بارائه کمک بآنها نبودند. فساد و حکومتداری ضعیف سبب گردیده بود تا بسیاری از شهروندان کشور از حمایت دولت برهبری کرزی آبا ورزند. اما شورش حتی قبل از آشکار شدن مشکلات یادشده، همچنان از سر گرفته شد.

اقدامات شورشیان، بوضوح کامل نشاتدهنده قصد پاکستان بمنظور دخالت در دوره انتقالی در کشور ما به مخربتترین شکل ممکن بود.

پرویز مشرف، رئیس جمهور وقت پاکستان، در جریان سفری بکابل، علنن اذعان نمود که: "شکی نیست که شبه نظامیان افغان توسط پاکستان مورد حمایت قرار دارند."

نامبرده همچنان یادآور شد که مشکلی که افغانستان در منطقه با آن مواجه می باشد، نتیجه مستقیم حمایت های حاکمیت پاکستان از شبه نظامیان افغان می باشد.

نتیجه گیری: از حوادث و وقایع اتفاقیه در سرزمین کشور عزیز ما افغانستان، بویژه در امتداد چهاردهه پستین، درس های مختلفی را می توان آموخت. اما درس ها و تجارب معدودی از آنهاهمه وقایع اتفاقیه، بویژه از دیدگاه شهروندان کشور، دلگرم کننده بنظر نمی رسد. اغلب، منافع ومصالح آنها در مجموع اتفاقات داخل کشور نادیده گرفته می شد. بسیاری از بازیگران بین المللی، بدون هیچگونه همدلی واقعی، مایل به سواستفاده از رنج و محنت شهروندان کشور ما بوده که واقعیت های یادشده، در نهایت امر، می توانست در مورد انگیزه های غرب در مورد گسیل نمودن نیروها و منابع به افغانستان، تریدهای جدی شهروندان کشور را بیار آورد.

اما در ارزیابی های واقعبینانه وضعیت، نباید از موجودیت تهدیدها انکار ورزید، تهدیدهای موجود، در پرتو اصول مند رج در منشور سازمان ملل، حقوق بین الملل و هنجارهای پذیرفته شده توسط جامعه بین المللی باید بررسی شوند. اما خطر جدی و عمده این خواهد بود که بگونه منحصر بفردی، سرنوشت کشور عزیز ما افغانستان، از "سیاست واقعه گرایانه" که بر حل و فصل مشکلات کوتاه مدت تمرکز دارد، تعیین گردد، چه، همزمان با کاهش حمایت عمومی غرب از ایده انجام تعهداتش در قبال کشور عزیز ما افغانستان، چنین بنظر می رسد که تمایل کشورهای عضو ناتو بمنظور دستیابی به نوعی از توافق بارهبری "طالب"ها در کشور ما، بیشتر و بیشتر می شود. با اینحال، خطرات مرتبط با هرگونه تلاشی از این نوع باید بدرستی مورد ارزیابی قرار داده شود.

"طالب"ها، هیچگونه قصد جدی بمنظور انجام مذاکره و گفتگو اصلن نشان نداده اند. با وجود آنکه بدلائل تاکتیکی ممکنست سعی ورزند تا کمتر افراطی و بنیادگرا معرفی شوند، اما همچنان، بعید بنظر می رسد که اصول اساسی خویش منصرف گردند. آسیبی کاین امر می تواند ایجاد نماید، از جمله یکی هم، گسترش صفوف و رده های افراط گراها می باشد که نباید بآنها کم بهأ داده شود، زیرا نیروهای رادیکال با دهل و سُرنا وبگونه کرکننده ایی این مسأله را بگوش همه خواهند رساند که ابر قدرت جهانی، شکست دیگری را از جانب مؤمنان واقعی متحمل گردیدند. در نهایت امر، در نتیجه یک معامله کوتاه بینانه و ناسنجیده، اصلن بازگشت "طالب"ها بقدرت و حضور آنها در کارزار آسیا سی کشور ما، بهیچوجه برای کشور جنگ زده و آسیب دیده ما، صلح بارمغان نخواهد آورد، بلکه برعکس، بار دیگر می تواند سرزمین و اراضی کشور عزیز ما به صحنه رقابت های مسلحانه و خونینی بین بازیگران افغان که توسط کشورهای چون پاکستان، ایران، ایالات متحده و روسیه حمایت می گردند، بمثابه عامل نا آرامی ها در منطقه وسیع تر جنوب و جنوب غرب آسیا مبدل گردد.

یکشنبه ۱۷ ماه جوزای سال ۱۴۰۵ خورشیدی، برابر با ۷ ماه جون سال ۲۰۲۶ ترسای